



مرد می‌خواهد که بتواند صفت رذیله را زیر پا بگذارد

آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود گفت: خیلی از ما امتحان حق‌التاس جلو بیاید، رفوزه نمی‌شویم، اما امتحان صفت رذیله جلو بیاید، مرد می‌خواهد که بتواند صفت رذیله را زیر پا بگذارد.

آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود گفت: خیلی از ما امتحان حق‌التاس جلو بیاید، رفوزه نمی‌شویم، اما امتحان صفت رذیله جلو بیاید، مرد می‌خواهد که بتواند صفت رذیله را زیر پا بگذارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله مظاهری در درس اخلاق این هفته خود بیاناتی فرموده که متن آن برای علاقمندان در پی می‌آید.

از بحث هفته گذشته از نظر قرآن و روایات اهل بیت و از نظر تجربه فهمیدیم که اگر در کسی صفت رذیله‌ای رسوخ کرده باشد، درخت تلخی است. هرچه ریشه‌دارتر و شاخه‌دارتر باشد، میوه آن فراوان‌تر، اما تلخ‌تر است؛ و بالاخره یک وجود مضری در اجتماع است. هم برای خودش و هم برای اطرافیانش و هم برای مردم. لذا باید شیرین شد. یعنی باید صفت رذیله را از دل کند. اگر بتواند به جای آن فضیلتی بکارد و ریشه دار کند، که از میوه آن خود و دیگران استفاده کند، خوب و عالیست و اما اگر نشد، لااقل مضر نباشد. یعنی صفت رذیله نداشته باشد. و همین نداشتن صفت رذیله کار بسیار مشکلی است. هفته گذشته فهمیدیم که پیغمبر اکرم(ص) فرمودند از جبهه مشکل‌تر است. مشکل‌تر از در مقابل دشمن زد و خورد کردن، اینست که بتواند با صفت رذیله جهاد کند و پیغمبر اکرم(ص) اسم آن را جهاد اکبر گذاشته بودند، که به ما بفهمانند کار مشکلی است. اما از اوجب واجبات است؛ چنانچه مثلاً دشمن به شهر حمله کرده باشد، اگر بی‌تفاوت باشیم، همه چیز ما در مخاطره واقع می‌شود. نه جان خودمان و مال خودمان و ناموس خودمان، بلکه همه چیز در مخاطره واقع می‌شود. نمی‌شود که بی‌تفاوت باشیم. لذا همه فقها می‌فرمایند: دفاع لازم است و اذن حاکم شرع هم نمی‌خواهد و اگر دشمن هجوم آورد، باید این دشمن را رفع کرد. چطور اگر دشمن هجوم بیاورد، باید رفع کنیم، صفت رذیله هم چنین است. اگر در دل رسوخ کند، همه چیز در مخاطره واقع می‌شود. بالاتر از همه چیز، دین است و دین در مخاطره واقع می‌شود. لذا به قول بزرگان، توحید متوقف بر خودسازی و تهذیب نفس است. اگر تهذیب نفس نباشد، توحید و ولایت هم در مخاطره عجیب واقع می‌شود.

مثالی برای شما بگویم و ببینید که اگر صفت رذیله‌ای داشته باشید، مانند حسادت، خودخواهی، پول پرستی، ریاست طلبی، شهوت پرستی و امثال اینها، چه‌ها با انسان می‌کند!

کعب بن سور یکی از زهاد بصره است. ولایتش هم خیلی بالاست. مردم علاوه بر اینکه می‌دانستند از شیعیان خوب امیرالمؤمنین علی(ع) است، می‌دانستند که مستجاب‌الدعوة است. آدم زاهد و عابد و مسلمان است. جنگ جمل به پا شد. جنگ جمل را هم یک زن ریاست طلب حسود به پا کرد و دو سه نفر پول پرست به پا کردند. اینها وقتی به بصره آمدند و می‌خواستند با امیرالمؤمنین بجنگند، در مشورت‌هایشان گفتند: اگر بتوانیم کعب بن سور را فریب دهیم و در لشکر خودمان بیاوریم، لشکر از نظر کمیت خوب است و از نظر کیفیت هم بالا می‌رود. یعنی اینقدر معتون بود که لشکر طلحه و زبیر سی هزار نفری را از نظر کیفیت، شصت هزار نفر می‌کرد. یعنی اینقدر کعب بن سور آدم با شخصیتی بود. بالاخره دو سه نفر مثل طلحه و زبیر که خیلی زرنگ بودند، صبح نزد کعب بن سور آمدند و هنوز در سجاده‌اش نشسته بود. نماز شبش را خوانده بود و راز و نیازها را کرده بود و تعقیبات اول آفتاب و قرآن را خوانده بود و تا بعد از آفتاب هنوز در سجاده‌اش نشسته بود. پیشنهاد خودشان را گفتند و این خیلی عصبانی شد و گفت مگر می‌شود با امیرالمؤمنینی که سید آیه درباره او نازل شده، جنگید؟! مگر می‌شود با آن همه سفارش‌ها درباره امیرالمؤمنین از نظر قرآن و اخبار و سفارش‌های پیغمبر با او جنگید؟! آنها یک کیسه پول در مقابلش گذاشتند و این تحریک شد و گفت می‌خواهید بچه گول بزنید؟ تاریخ‌نویسان می‌گویند: معنایش اینست که گفت پول کم است. کیسه دوم و سوم را گذاشتند و آنگاه فریب خورد و گفت راستش من هم بعضی اوقات فکر می‌کنم و می‌بینم این علی لیاقت ولایت ندارد. ایستاد، شمشیر را حمایل کرد، قرآن را حمایل کرد و به جبهه آمد. وقتی آمد، لشکر جمل اطراف عایشه را گرفته بودند و او در هودج بود و سی هزار لشکر اطرافش بودند. یک وردی خواند و گفت:

«يَا مَعْشَرَ الْأَرْدَ عَلَيْهِمْ أَمْرُكُمْ فَإِنَّهَا صَلَاتُكُمْ وَ صَوْمُكُمْ» [۱]

گفت این مادر شماست و این نماز و روزه شماست و مواظبت از او خیلی داشته باشید.

جنگ جمل به پا شد و اول، لشکر طلحه و زبیر، لشکر امیرالمؤمنین(ع) را تیرباران کردند و امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: صبر کنید. بالاخره منجر به این شد که لشکر امیرالمؤمنین آنها را تیرباران کردند و تیر اول به پیشانی کعب بن سور خورد. به رو افتاد و به درک رفت. راوی می‌گوید: شب که امیرالمؤمنین(ع) پیروز در آن جبهه شدند، در میان کشته‌ها می‌گشتند و برخورد کردند به جنازه او که به رو افتاده بود. با عصایی که دستشان بود، او را به پشت انداختند و فرمودند: کعب بن سور! دیدی تیری که می‌خواستی به پیشانی من بخورد، به پیشانی تو خورد و به درک واصل شدی؟!

کعب بن سور یک عمر در ولایت و یک عمر در عبادت بود؛ اما رذالت داشت و حسادت داشت. از همین جمله فهمیده می‌شود که وقتی امیرالمؤمنین(ع) به کوفه و بصره آمدند، شخصیتش مقداری ضربه خورد و حسادتش گل کرد و دید شمع در مقابل برق

نمی‌تواند عرض اندام کند، پس حسادت گل کرد و طلحه و زبیر هم با پول، غریزه پول‌پرستی را تحریک کردند و به او گفتند: ریاست روحانیت لشکر از تو باشد. صفت رذیله ریاست‌طلبی هم گل کرد و در مقابل ولایت که می‌دانست ولی خداست و به عبارت دیگر در مقابل خدا ایستاد تا بالاخره به دست خودش به جهنم رفت. این معنای آیه شریفه است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» [۲]

رستگاری فقط از کسی است که دل پاک داشته باشد و الا اگر دل پاک نداشته باشد، ممکن است در حال عادی مقدس باشد و در حال عادی مضر نباشد، اما این غریزه گل کند، حس حسادت و غریزه ریاست‌طلبی و پول‌پرستی گل کند. در وقتی که تحریک شد و گل کرد، جلوی او را نمی‌توان گرفت. مرد می‌خواهد و اگر یوسف‌وار در صحنه باشد، می‌تواند و الا نمی‌تواند. ۱۷ تأکید در سورة شمس برای این جمله آمده است. یعنی شک نکن و حتماً چنین است. به خود و عبادات خود نناز، به خدمت به خلق خدا نناز، مواظب باش که دل پاک باشد، آنگاه سراغ تقوا و تقدس برو:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [۳]

در روز قیامت هیچ چیز به درد نمی‌خورد به جز دل پاک. و دل پاک است که موجب رستگاری در این دنیا می‌شود. دل منهای رذالت. لذا همه ما باید خودسازی کنیم و باید مثل جبهه مبارزه کنیم. هفته گذشته درباره‌اش صحبت کردم که مشکل‌تر از جبهه و دفاع و جهاد و امثال اینها، جهاد اکبر، یعنی خودسازی است.

خیلی‌ها را سراغ داریم که جداً مقدس و متقی است؛ اما عاقبت به‌خیر نمی‌شود. یعنی صفت رذیله یک جا گل می‌کند. مثل یک خانه که یک جای آن آتش بگیرد و ناگهان می‌بینیم که خانه نابود شد. دین ما و تقوا و تقدس ما خوبست و ما باید متدین و شیعه باشیم، ما باید تا سرحد عشق علی را دوست داشته باشیم. ما باید شعار یا علی داشته باشیم. اما به اندازه‌ای که می‌شود متابعت از علی کنیم و ان‌شاءالله خود مولا امیرالمؤمنین(ع) توفیق عنایت کند و عمل کنیم و متقی و مقدس شویم. همه اینها خیلی خوب است، اما علاوه بر این، آنچه واجب‌تر از همه اینهاست، تهذیب است.

یک دفعه حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با شوخی می‌فرمودند: ملائکه اعتراض کردند که خدایا! اگر مقدس می‌خواهی، ما هستیم و اگر عبادت می‌خواهی ما هستیم، پس چرا آدم را آفریدی؟ خدا جواب داد من مقدس نمی‌خواهم، بلکه آدم می‌خواهم. ما باید آدم شویم تا خلیفه خدا شویم:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [۴]

بحث ما همین است که هدف از خلقت انسان اینست که خلیفه‌الله شویم و خلیفه‌الله یعنی آدم. آدم یعنی مهدب، یعنی علاوه بر اینکه از نظر اعتقاد شیعه است و علاوه بر اینکه از نظر عمل، پیرو امیرالمؤمنین(ع) است و علاوه بر اینکه از نظر شعار، شعار یا علی دارد، باید چیز دیگری مهم‌تر از همه اینها باشد و آن آدمیت است. لذا مقدس داریم و متقی داریم و آدم داریم و مهدب داریم. همه این جنگ‌ها از همین جا سرچشمه می‌گیرد. شما می‌دانید که معاویه، امیرالمؤمنین(ع) را خوب می‌شناخت. عمرو عاص، امیرالمؤمنین(ع) را می‌شناخت. معاویه تصمیم گرفت با امیرالمؤمنین(ع) بجنگد، لذا دید عمرو عاص از نظر سیاست خوب می‌تواند اداره کند، لذا او را خواست و پیشنهاد داد که می‌خواهم با علی بجنگم. این عمرو عاص از اول شب تا صبح اطراف خانه راه می‌رفت و جمله‌اش این بود که آیا دست به معاویه دهم، که آنگاه نادم در روغن است و هرچه بخواهم از او می‌گیرم. اما بهشت نیست و دینم را می‌دهم. یا اینکه ولو علی را نمی‌گیرم، اما با او بجنگم و دینم را از دست ندهم. قبل از اذان صبح تصمیم شیطانی گرفت و صفت رذیله نگذاشت. می‌گفت نمی‌توانم ریاست را رها کنم. بعد یک جمله مشهور گفت که می‌رویم و می‌جنگیم و ریاست را به دست می‌آوریم و بعد توبه می‌کنیم.

غلامش ناظر بود. این هرچه خسته می‌شد و می‌نشست، غلامش می‌گفت: نکن که جهنم است و عاقبت به‌خیر نخواهی شد. بالاخره آمد پیش معاویه و معاویه خیلی خوشحال شد از اینکه توانسته رئیس لشکر درست کند. عمرو عاص خیلی جلب و سیاست‌باز بوده و شیطان صددرصد او را مهار کرده بوده، هم از نظر ظاهر و هم از نظر عقل. معاویه هم گفت: دست را بده و با من بیعت گفت. عمرو عاص گفت: چه می‌دهی؟ گفت هرچه می‌خواهی. گفت استانداری مصر را می‌خواهم با هرچه درآمد داشته باشد. معاویه تبسم کرد و گفت زیاد است. عمرو عاص گفت: من دین می‌دهم و در مقابل دین دادن استانداری مصر و خراجات مصر چیزی نیست. بالاخره دینش را داد و آبرویش را داد و نکبت و بدبختی تا ازل و ابد برای خودش درست کرد، به خاطر ریاست‌طلبی و پول‌پرستی. [۵]

همه شما شنیده‌اید که عمر سعد چنین بود. ریاست ری را به عمر سعد دادند. ابن زیاد به کوفه آمد و بالاخره تصمیم گرفت امام حسین را بکشد. دید این عمر سعد خوب می‌تواند رئیس لشکر باشد. لذا عمر سعد را خواست و به او گفت: شورش جلو آمده و جنگی جلو آمده. پرسید با چه کسی؟ گفت با حسین. رنگ عمر سعد تغییر کرد و گفت آیا با حسین بجنگیم؟ گفت آری. گفت اگر تو ریاست ری را می‌خواهی، برو فتح کربلا کن و برگرد و وقتی برگشتی ریاست ری را به تو می‌دهم. عمر سعد گفت: فکر می‌کنم. غلامش نقل می‌کند که از اول شب تا صبح فکر می‌کرد که آیا به کربلا روم و حسین را بکشم و رضایت پیغمبر و خدا و بهشت را از دست دهم و یا حسین را بکشم و بعد هم توبه می‌کنم و ان‌شاءالله درست می‌شوم و من به ریاست ری برسم. صبح تصمیم گرفت و به ابن زیاد گفت می‌روم تا حسین را بکشم. غلامش قبل از اذان صبح به او گفت: بدبخت می‌شوی و نکبت زده می‌شوی و عاقبت به‌خیر نمی‌شوی و جنگ با اهل بیت عاقبت به‌خیری ندارد.

اما نشنید و به کربلا آمد. امام حسین دو سه جلسه خصوصی با ابن عمر سعد دارد. در همه جلسات، امام حسین می‌فرمایند: تو مرا می‌شناسی و می‌دانی اگر مرا شهید کردی، بدبخت می‌شوی، پس نکن. اما با کمال پر رویی به امام حسین می‌گفت:

نمی‌توانم دست از ریاست ری بردارم. در اینجا می‌گویند: صفت رذیله در دل رسوخ کرده است. در جلسه سوّم امام حسین نفرینش کرد. به این معنا که فرمود: امیدوارم از گندم ری نخوری. عمر سعد امام حسین را مسخره کرد و گفت: جوی آن هم برای من بس است. جنگ را شروع کرد و اول تیری که از لشکر عمر سعد به لشکر ابی‌عبدالله‌الحسین زده شد، تیر این عمر سعد بود و بعد هم به دیگران گفت: شاهد باشید اول تیر را من زدم. قضیه را خیلی داغ تمام کرد. به کوفه آمد و اسرا را برای شام فرستادند و سر و صدا خوابید و عمر سعد روزی پیش ابن زیاد آمد تا حکم ریاست ری را بگیرد. الان می‌خواهد نفرین امام حسین کار کند. ابن زیاد گفت: من شنیده‌ام تو در کربلا با امام حسین جلسه خصوصی داشته‌ای! گفت: داشتم یا نداشتم، تو می‌خواستی امام حسین را بکشم و کشتم و تو می‌خواستی پیروز شوم و شدم. ابن زیاد گفت: مگر می‌شود کسی با دشمن ما جلسه خصوصی داشته باشد. البته می‌دانست جلسه خصوصی چیست و امام حسین امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند. گفت این حکمت را بده تا من ببینم. عمر سعد حکم را درآورد و خیال کرد ابن زیاد می‌خواهد امضا کند. اما حکم را پاره پاره کرد و در مقابلش ریخت. عمر سعد در سرش زد و گفت: ابن زیاد چه کردی؟

«حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» [۶]

بعد کم‌کم غم و غصه و دلهره گرفت که از یک طرف امام حسین را کشته و از یک طرف هم به ریاست ری نرسیده، و دیوانه شد. قبل از آمدن مختار در کوچه‌ها می‌گشت و بچه‌ها به او سنگ می‌زدند. در خانه هم زنش که زن خوبی بود و خواهر مختار بود، دختر و پسر و زنش ثنق می‌کردند که دیدی آبرویمان را ریختی و ما را بدبخت دنیا و آخرت کردی! و بالاخره در خانه و کوچه‌ها یک دیوانه بود تا اینکه مختار آمد. یک امان‌نامه برای او گرفتند و مختار مجبور شد یک امان‌نامه به او داد مادامی که دسته گلی به آب ندهد، در امان است. اما یک شب مختار تصمیم گرفت و گفت: دشمن سرسخت خدا و پیغمبر روی زمین باشد و من زنده باشم و عمر سعد زنده باشد؟ فردای آن روز دو تا پسرهایش را خواست و در مقابل عمر سعد دو بچه را سر برید و به عمر سعد گفت: چه حالی داری؟ گفت خیلی سخت است. گفت چرا وقتی علی اکبر را کشتی، فکر نکردی؟! فردا صبحی دو سه نفر از نظامی‌های حسابی را فرستاد و گفت: بروید و سر او را برای من بیاورید. اینها به خانه آمدند و او در رختخواب خوابیده بود. به او گفتند مختار تو را می‌خواهد. گفت من امان‌نامه دارم و دیدند در امان‌نامه نوشته این در امان من است، «ما لم يحدث حدثاً»، یعنی تا دست گلی به آب ندهد. اینها مسخره کردند و گفتند معنایش اینست که تا به مستراح نرفته باشی در امانی و آیا تو تا به حال مستراح نرفته‌ای؟! عمر سعد گفت: معنایش این نیست و تا گفت این معنایش نیست، سرش رفت. بعد سرش را برای مختار آوردند و مختار خوشحال شد و به قول خودش که در حال دیوانگی در راه می‌گفت:

«حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»

عمر سعد آدم حسابی بود، اما صفت رذیله ریاست‌طلبی داشت. دوست اهل بیت بود و امیرالمؤمنین(ع) را دوست داشت و می‌دانست امام حسین(ع) پاره دل حضرت زهرا(س) و پیغمبر اکرم(ص) است و خدا به این جنگ راضی نیست، اما اینها به خرج صفت رذیله نمی‌رود. وقتی گل کند، عمر سعد یا عمرو عاص می‌شود. و نظیر این را زیاد داریم.

خدا نکند امتحان جلو بیاید و امتحان راجع به صفات رذیله باشد. معمولاً اینطور است که اگر برای ما امتحان نماز جلو بیاید، روزه نمی‌شویم و امتحان روزه جلو بیاید، روزه نمی‌شویم. خیلی از ما امتحان حق‌التاس جلو بیاید، روزه نمی‌شویم، اما امتحان صفت رذیله جلو بیاید، مرد می‌خواهد که بتواند صفت رذیله را زیر پا بگذارد. لذا همه علما و بزرگان و بالاتر، قرآن و پیغمبر اکرم(ص) و ائمه طاهرين «سلام‌الله‌عليهم» گفته‌اند: باید خودسازی کرد. باید این صفات رذیله را کنترل کرد و لأقل کنترل کنیم و دست ما باشد و در استثناءها گل کند. لأقل اینطور نباشد که همیشه ما را فریب دهد. اگر نتوانیم درخت رذالت را بکنیم، لأقل آن هُرم و آتشش را خاموش کنیم و الا وقتی در تاریخ رویم، از زمان حضرت آدم، اول قتلی که واقع شد، قابیل، هابیل را کشت. قرآن نقل می‌کند که هر دو قربانی کردند و از یکی خلوص نداشت و قبول نداشت و یکی خلوص داشت و قربانی او قبول شد. او هم که نمی‌توانست با خدا بجنگد، به برادرش گفت که تو را می‌کشم. برادرش هابیل گفت من که کاری با تو ندارم و کاری نکردم. اما قابیل گفت: تو را می‌کشم. [۷] یعنی حسادت قابیل، هابیل را کشت. الان هم هرکدام صفت رذیله داشته باشیم، فکر این را نمی‌کنیم که آبرویمان رفت. الان این فساد اخلاقی که داریم، خیلی بد است، یعنی بی‌عفتی‌ها و بی‌عصمتی‌ها و بی‌حجابی‌ها و رفیق‌بازی‌ها. این اوضاع بد ما از کجا سرچشمه می‌گیرد؟! دین دارد و حسین را دوست دارد و شیعه است، پس به چه دلیل چنین است که شهوت‌ران است. شهوت گل می‌کند و ناگهان دختر با آن همه آبرو و شخصیت، یک موجود مضر می‌شود. یک میوه تلخی می‌شود. الان دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های ما و این موبایل‌بازی‌ها و رفیق‌بازی‌ها آمده و پسر و دختر رفیق‌باز است و چه وضعی برای اجتماع جلو آمده و آبروی اجتماع رفته است و آبروی خودش و پدر و مادرش هم رفته است؛ اما این به مطلوب برسد، به هرکجا خواست برسد.

همه اینها به ما یک چیز می‌گوید و آن اینکه همه باید راجع به صفات رذیله خودسازی کنیم.

هفته گذشته وعده داده بودم که در طرز خودسازی راجع به آیات اول سوره معارج صحبت کنم که اینها به ما کمک می‌کند که خودسازی کنیم، اما بحث ما به اینجا کشیده شد. امیدوارم خدا به آنچه گفتیم راضی باشد و ان‌شاءالله توفیق تهذیب نفس به همه ما و مخصوصاً به جوان‌های ما عنایت بفرماید.

[۱]. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱، ص ۲۵۵.

[۲]. الشمس، ۱۰۹: «که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.»

- [۳]. الشعراء، ۸۸ و ۸۹: «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد.»
- [۴]. البقرة، ۳۰: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت.»
- [۵]. ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۸۴؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۹۲.
- [۶]. الحج، ۱۱: «در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار.»
- [۷]. ر. ک: المائدة، ۲۷ تا ۳۰.